

# معاصری که به بزرگی کلاسیک هاست

پنجاه سالگی تام هنکس در ۹ جولای ۲۰۰۶

زمان انتشار: ۱۸ تیر ماه ۱۳۸۵ همزمان با فینال جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان چاپ شده در: روزنامه شرق

در این یادداشت که به بهانه ۵۰ ساله شدن تام هنکس نوشته شد، از همزمانی این روز با برگزاری فینال جام جهانی ۲۰۰۶ بین ایتالیا و فرانسه و این که هنکس طرفدار تیم آ.اس.رم ایتالیاست هم استفاده کرده ام و دو موضع ظاهراً بی ربط را به هم وصل کرده ام! و بعد که ایتالیا قهرمان شد، این وصل بامعنا تر جلوه کرد.

\*

\*

بعد از چهار سال تنهایی در جزیره ای دور و پرت، بعد از گذراندن دورانی دشوار که باید مثل رابینسون کروزوئه به ابتدای خلقت بشر بر می گشت و آتش و سرپناه و خوراک و اشیاء برنده و سرچشمه های یأس و امید را از سر کشف می کرد و نیاز به همدم را از طریق هم صحبت شدن با یک توپ والیبال، «دکتر ویلسون»، تأمین می کرد، بی جان و بی رمق بر روی تکه ای از بقایای کلک چوبی اش افتاده. روزها در اقیانوس ویلان بوده که یکهو بازدم نهنگ اسکورت کننده اش، روی سر و تنش می پاشد و خبرش می کند: کشتی هیولاییکری از کنارش می گذرد. این تنها راه نجات اوست. دستش را به طرف کشتی دراز می کند. با صدایی که در نمی آید، انگار برای خودش، زمزمه ای می کند. چه می گوید؟ چه باید بگوید؟ «کمک؟» «آهای؟» «من اینجام؟» نه. زنش را صدا می زند. می گوید «کلی» Kelly / که اسم زنش است. همه دنیا برایش در او و نامش خلاصه می شود. خیلی ایده لوس و اغراق آمیز و باورنکردنی و «لب مرز»ی است؛ نه؟ می تواند همه لحظه های آن یک ساعت مربوط به جزیره تنهایی شخصیت «چاک نولند» فیلم «کشتی شکسته/جدا افتاده» Cast Away / اثر درخشان رابرت زمه کیس را خراب کند یا محدود به یک عشق زن و شوهری مبالغه آمیز و دور از واقعیات، جلوه دهد. چه طور می شود از این تخریب، جلوگیری کرد؟ چه طور می شود کاری کرد که باور کنیم، عمیقاً و اساساً باور کنیم که چاک نولند اصلاً آن کشتی و

نجات و برگشتن به دنیا و زندگی معمول را یکجا و یکسره به شکل «کلی» می بیند؟ جواب این سؤال، روی این کاغذ نوشتنی نیست. روی هیچ کاغذی نوشتنی نیست. جوابش را فقط در چشم های تام هنکس می توانید ببینید. فقط اوست که می تواند طوری نگاه کند که حس کنید چاک نولند، کشتی و رهایی را اصلاً نمی بیند؛ فقط «کلی» را می بیند.

مشابه همین «فقط»ها را می شد با وصف و شرح لحظه های فراوانی از بازی و بیان و نگاه و رفتار تام هنکس در «فارس گامپ» یا «نجات سرباز رایان» یا «نامه داری» یا «فیلا دلفیا» یا «آگه می تونی منو بگیر» و البته «ترمینال» تکرار کرد. او از محدود بازیگران معاصری است که جایگاه و اعتباری همپای بزرگ ترین همتایان کلاسیک خود یافته و در تحلیل بازی های برجسته میمیک و اندام و لحن و درک نقش، همان طور از او مثال می آوریم و می آموزیم که از براندو، از چارلز لائوتن یا از مریل استریپ. هنکس که هیچ گاه آن «نخ تسبیح» نامرئی بازیگران مؤلفی چون براندو را برای وصل کردن و شبیه کردن نقش هایش به هم، نه داشته و نه به کار گرفته، این چهره و این توان عجیب را دارد که از خنگ ترین تا باهوش ترین آدم ها را بیاوراند و نگذارد به درستی فهرست کنیم که چه نوع نقش هایی «به او می خورد». پروفیسور لنگدان «کد داوینچی»، برگ تازه رو شده امسال اوست که باز همان چهره منعطف و بدون خاصیت تألیف و تکرار را نشان می دهد.

امروز که فینال جام جهانی بین ایتالیا و فرانسه برگزار می شود، ما تولد پنجاه سالگی تام هنکس را در شرایطی جشن می گیریم که می دانیم او از مشهورترین طرفداران تیم «آ. اس. رم» ایتالیا و کاپیتانش فرانچسکو توتی است. بعید به نظر می رسد که هنکس احیاناً فقط بابت همبازی شدن اخیرش با فرانسوی دوست داشتنی و هنرمندی چون آدری توتو، امشب کج سلیقگی به خرج بدهد و خواهان برد فرانسه باشد.

یک آ. اس. رمی اصیل، جشن تولدی زیباتر از دیدن تصویر بوسه زدن توتی بر کره طلایی روی جام جهانی نخواهد داشت. خدایا، یعنی می شود این تقارن دلپذیر را به فال نیک بگیریم؟